

بررسی تطبیقی واکنش علما و روحانیان ایران به اشغال کشور در جنگ جهانی اول و دوم

محمد بختیاری / استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی / bakhtiari@hum.ikiu.ac.ir

مهدی فرجی / استادیار مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران و دانشگاه تبریز / m.faraji@tabrizu.ac.ir

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۸/۰۳ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۹/۰۲/۲۵

چکیده

در جنگ جهانی اول و دوم، نیروهای بیگانه به اعلام بی‌طرفی ایران توجه نکردند و کشور را به اشغال خود درآوردند. در این میان، واکنش علما و روحانیان، به عنوان رهبران مذهبی جامعه، بسیار مهم و تأثیرگذار بود. آن‌ها در جنگ جهانی اول، با اعلام جهاد، نیروهای فراوانی را برای مقابله با اشغال‌گران فراخواندند و حتی خودشان نیز در برخی نبردها شرکت کردند. اما در جنگ جهانی دوم، واکنشی در قبال اشغال کشور نشان ندادند. پژوهش حاضر، در صدد است دلایل واکنش متفاوت علما و روحانیان را به اشغال ایران در جنگ جهانی اول و دوم بررسی کند. برای بررسی این موضوع از روش تطبیقی استفاده می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد عواملی هم‌چون: تضعیف موقعیت علما در اثر سیاست‌های ضددینی رضاشاه، اعلام ترک مقاومت حکومت مرکزی در جنگ جهانی دوم، بی‌نتیجه بودن هر نوع مقاومتی در برابر قدرت‌های اشغال‌گر با توجه به تجربه جنگ جهانی اول، پایین بودن میزان خسارات در جنگ جهانی دوم و تلاش علما برای احیای موقعیت اسلام و روحانیت بعد از استعفای رضاشاه، نقش مؤثری در واکنش متفاوت علما داشته است. کلیدواژه‌ها: ایران، علما و روحانیان، جنگ جهانی، اشغال کشور، متفقین، رضاشاه.

مقدمه

از زمان روی کار آمدن صفویان در ایران تا نخستین سال‌های حکومت رضاشاه، علمای شیعه به عنوان رهبران مذهبی مردم، از قدرت و نفوذ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی در جامعه برخوردار بودند، طوری که حتی مشروعیت حاکم زمانه به تأیید آن‌ها بستگی داشت. در آن زمان علما، این حاکمان شرع، بخش گسترده‌ای از امور قضایی را در دست داشتند؛ امور آموزشی عمدتاً در اختیار آن‌ها بود؛ وجوهات شرعی و موقوفات به رهبران مذهبی داده می‌شد و منبع اقتصادی مستقل از حکومت برای آن‌ها به وجود می‌آورد؛ مراسم‌ها و آیین‌های مذهبی زیر نظر ایشان برگزار می‌شد و مردم مذهبی در امور مختلف سیاسی و اجتماعی بر طبق نظر رهبران مذهبی رفتار می‌کردند. به دلیل وجود چنین وضعیتی، علما در دوره قاجار توانستند با صدور فتاوی، مقلدانشان را به جهاد در مقابل نیروهای متجاوز روسی فراخوانند؛ با تحریم استعمال توتون و تنباکو، باعث لغو امتیاز رژی شوند؛ مردم را به انقلاب مشروطه و ایجاد سلطنت مشروطه به جای حکومت استبدادی فراخوانند و در جنگ جهانی اول با صدور فتوای جهاد، مردم را به مقابله با نیروهای خارجی اشغال‌گر به میدان‌های مبارزه بکشانند.

با روی کار آمدن رضاشاه که به قدرت و نفوذ بالای علما در جامعه مذهبی ایران واقف بود و به همین دلیل، در زمان کسب قدرت، خود را فردی مذهبی و حامی دین و روحانیت نشان داده بود، وضعیت کاملاً دگرگون شد. رضاشاه که می‌خواست با حفظ ظاهر مشروطه، هم‌چون پیشینیان خود، به صورت استبدادی فرمان‌روایی کند، هر نیرویی را که مانع برقراری چنین حکومتی می‌دانست، از بین برد. تلاش برای تضعیف قدرت علما، عشایر، روشن‌فکران، احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در همین زمینه تفسیر می‌شود. او این اقدامات را در چارچوب سیاست‌هایی هم‌چون: باستان‌گرایی، غرب‌گرایی و مدرنیسم و با کمک ارتش جدیدی که ایجاد کرده بود، انجام داد؛ بنابراین، در زمان اشغال کشور توسط نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم، تنها نیروی قابل اتکای

رضاشاه، ارتش بود که آن هم به رغم سرکوب همه نیروهای مذهبی، سیاسی و عشیره‌ای، نتوانست در برابر تجاوز سربازان انگلیسی و روسی به کشور مقاومت نشان دهد و خیلی سریع از هم فروپاشید. با این اوضاع، علما با این‌که هم‌چون جنگ جهانی اول، با تجاوز همان نیروهای خارجی سابق به داخل مرزهای ایران روبه‌رو شده بودند، فرمان مقاومت عمومی و فتوای جهاد صادر نکردند و بر خلاف جنگ جهانی اول، سیاست سکوت در پیش گرفتند.

پژوهش حاضر در صدد بررسی دلایل واکنش متفاوت علما به موضوع اشغال کشور در جنگ‌های جهانی اول و دوم است و می‌خواهد با بهره‌گیری از روش تطبیقی و با تکیه بر منابع معتبر تاریخی، ابتدا به واکنش علما و روحانیان به اشغال کشور در هر دو جنگ جهانی بپردازد و سپس دلایل واکنش متفاوت آن‌ها را نسبت به یک موضوع واحد تحلیل و ارزیابی کند.

تحقیق مستقلی درباره موضوع این پژوهش، صورت نگرفته است. تنها محمدرضا جوادی یگانه و مینو صدیقی کسمایی، در مقاله‌ای با عنوان «مقاومت یا تسلیم در برابر بیگانگان: تحلیل تطبیقی علل مقاومت مردمی در برابر بیگانگان در دوره قاجار (تا آخر عهد ناصرالدین شاه) و تسلیم در برابر متفقین در شهریور ۱۳۲۰»، اشاره کوتاهی به وضعیت متفاوت علما در دوره قاجار و پهلوی کرده‌اند و آن را در نحوه واکنش علما و مردم ایران دخیل دانسته‌اند. البته در مورد واکنش علما در جنگ جهانی اول و نقش فتوای جهادی آن‌ها در تهییج مردم برای مقابله با اشغال‌گران، آثار فراوانی نوشته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به «مبارزات آیت‌الله بلادی در خلال جنگ جهانی اول»، نوشته سیدقاسم حسینی و «بررسی آثار فتوای جهاد در عثمانی بر قائنات و سیستان در جنگ جهانی اول»، نوشته مجتبی خلیفه و علی نجف‌زاده اشاره کرد؛ اما در هیچ‌کدام از آن‌ها، نوع واکنش علما در دو جنگ جهانی به صورت تطبیقی بررسی نشده است و پژوهش حاضر از این لحاظ، نوآوری دارد.

الف) واکنش علما به اشغال کشور در جنگ جهانی اول

در جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی که کشوری مسلمان بود، به رغم اعلام بی‌طرفی اولیه، در کنار متحدین قرار گرفت. مفتی دولت عثمانی، خیری افندی در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۴/۲۰ آبان ۱۲۹۳ یعنی همان روزی که امپراتوری عثمانی علیه متفقین اعلام جنگ کرد، در پاسخ به چند استفتا، جهاد را بر تمام مسلمانان جهان واجب عینی اعلام کرد و از همه مسلمانان خواست به پیروی از این فتوا، خود را برای جنگ با متفقین آماده کنند. (رسایل و فتاوی‌های جهادی، ۱۳۷۸، ص ۲۷۵-۲۷۷؛ نیلستروم، ۱۳۸۹، ص ۴۵) به دنبال صدور این فتوا و فتوای چند تن از علمای سنی عثمانی، علمای شیعه عراق نیز با وجود این‌که به سبب بدرفتاری دولت عثمانی با رعایای شیعه خود در عراق، چندان دل خوشی از دولت نداشتند، برای حفظ وحدت اسلامی و جلوگیری از سوءاستفاده دشمنان، ستم دولت عثمانی را نادیده گرفتند و با صدور فتوای مشابهی، مردم را به جهاد علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها دعوت کردند. حتی برخی از آن‌ها شخصاً وارد صحنه‌های نبرد شدند. (آقاجفی قوچانی، ۱۳۶۲، ص ۵۶۶) در یکی از این فتوای جهادی که به امضای بسیاری از علمای شیعه از جمله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، سیدعلی تبریزی، سیدمصطفی کاشانی، میرزامحمدتقی شیرازی و عده‌ای دیگر از علما رسیده، خطاب به همه مسلمانانی که به خدا و روز آخرت باور دارند، چنین آمده است:

... به قهر و خذلان دشمنان دین، جمله مسلمانان عالم را به نام اسلامیت دعوت می‌نماییم. با مال و نفس از بیضهٔ مقدس اسلامی دفاع کرده، در راه خدا جهاد پیشه سازید...
(جهادیه، ۱۳۷۵، ص ۴۷-۴۹)

علاوه بر صدور فتوای جهاد، عده‌ای از علما و روحانیان هم‌چون: آیت‌الله سیدمهدی حیدری، شیخ‌محمدرضا فرزند آیت‌الله محمدتقی شیرازی و محمد یزدی فرزند آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی شخصاً وارد صحنه‌های نبرد شدند و حتی عده‌ای از آن‌ها مانند فرزند آیت‌الله یزدی جان خود را در این راه فدا کردند. (رسایل و فتاوی‌های جهادی، ۱۳۷۸، ص ۲۷۸-

صدور فتاوی جهاد علما و حضور آنها در میدان‌های نبرد، نقش بسزایی در تهییج و تشویق مردم شیعه‌نشین عراق، به ویژه عشایر عراق و هم‌چنین ایلات عرب خوزستان داشت و نیروهای زیادی را برای مقابله با دشمن رهسپار جبهه‌ها کرد. نیروهایی که هر چند بعد از نبردهای سخت و نابرابر شکست خوردند، در عین حال، تلفات و خسارات زیادی را به ویژه در جبهه کوت‌العماره به دشمن وارد کردند. (فهد نفیسی، ۱۳۶۴، ص ۷۲)

هم‌زمان با این تحولات در جنگ جهانی اول و در حالی که هنوز حوزه علمیه قم تشکیل نشده بود و مرکز روحانیت شیعه، در عتبات عالیات قرار داشت، بسیاری از ایرانیان، از مراجع تقلید حاضر در نجف، کربلا، کاظمین و سامرا تقلید می‌کردند. لذا به دنبال صدور فتاوی جهاد علمای شیعه عراق، نه تنها تکلیف بسیاری از مقلدان آنها در ایران، به ویژه عشایر عرب خوزستان مشخص شد، بلکه تعدادی از علمای محلی در ایران نیز به تقلید از مراجع بالاتر خود در عراق، در حوزه‌های نفوذ خود فتاوی جهاد صادر کردند و در موارد متعددی شخصاً در کنار مقلدانشان به مقابله با دشمن پرداختند. (ترکمان، ۱۳۷۰، ص ۴۷۵)

آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری، از علمای معروف مشروطه‌خواه در جنوب ایران که از همان زمان، مبارزه با استعمار انگلیس را وجهه همت خود قرار داده و فتاوا و اعلامیه‌های بسیاری را علیه آنها صادر کرده بود، با شروع جنگ جهانی اول و اشغال کشور توسط بیگانگان، بر مبارزات بیگانه‌ستیزانه خود افزود و با صدور فتاوی جهاد علیه انگلیسی‌ها، رهبری مذهبی مبارزات مردم جنوب ایران به فرماندهی سپهسالاری صولت‌الدوله قشقایی و دیگر سرکردگان برجسته از جمله: ناصر دیوان کازرونی، رئیس‌علی دلواری، زایر خضرخان و شیخ حسین جان چاکوتاهی علیه انگلیسی‌ها و اعوان داخلی آنها را بر عهده گرفت و نقش مؤثری در تهییج و تحریک مردم این منطقه برای مبارزه با تجاوزات انگلیس ایفا نمود. (شهبازی، ۱۳۶۶، ص ۲۱۹-۲۲۰) سیدعبدالحسین لاری با شنیدن فجایع انگلیسی‌ها علیه عشایر قشقایی دره شوری در خان زنیان (کوهمره)، در نامه‌ای به صولت‌الدوله قشقایی، او را چنین به جهاد دعوت کرد:

... من که مجتهد و جانشین پیغمبر اسلام ﷺ هستم، بدین وسیله فتوا می‌دهم که امروز بر تمام افراد ذکور ایرانی، جهاد با این کفار حربی واجب است ... و هر کس در این جنگ کشته شود شهید خواهد بود. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۳۵۵؛ آیت‌اللهی، ۱۳۶۳، ص ۸۳-۸۴)

به دنبال صدور فتوای مجتهد لاری، مرجع تقلید مردم جنوب، قیام همگانی سراسر جنوب را فرا گرفت و ضربات سنگینی بر منافع انگلیسی‌ها وارد آمد. (سفیری، ۱۳۶۴، ص ۲۳۳؛ شهبازی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۰)

آیت‌الله سیدعبدالله بلادی، از دیگر علمای معروف محلی به شمار می‌رفت که مبارزات خود با استعمارگری انگلیسی‌ها در ایران را از سال‌ها قبل آغاز کرده بود. با شروع جنگ جهانی اول که فتوای جهاد علمای عتبات را در پی داشت، آیت‌الله بلادی نیز فتوای جهادی را علیه متجاوزان انگلیسی صادر کرد. (بلادی، ۱۳۴۰، ص ۵؛ سپهر، ۱۳۶۲، ص ۹۷-۹۸) به دنبال فتوای او، دیگر مجتهدان منطقه مانند آیت‌الله سیدمرتضی اهرمی، شیخ محمدحسین برازجانی و شیخ‌علی آل‌عبدالجبار نیز اعلام جهاد کردند. اما این فتاوی جهادی علی‌رغم تهییج برخی از مردم جنوب علیه متجاوزان، به سبب همراهی نکردن دولت و فشار و قدرت بلامنازع انگلیسی‌ها، چندان مؤثر واقع نشد و حتی آیت‌الله بلادی مجبور به مهاجرت به شیراز شد. او با استقبال زیادی در این شهر روبه‌رو گردید و به مبارزات و افشاگری‌های خود علیه انگلیس و روسیه ادامه داد و با صدور جنگ‌نامه ۱۱۰ ماده‌ای ضدانگلیسی برای مبارزان تنگستانی و چاکوتاهی، دستورالعمل نبرد با کفار را بر مبنای قرآن و نهج‌البلاغه تعلیم داد. (بلادی بوشهری، ۱۳۷۳، ص ۶۷-۷۴) اما در نهایت به سبب حمایت نکردن حکومت مرکزی که بی‌طرفی ایران را بهانه قرار داده بود، خیانت‌های دشمنان دوست‌نما و قدرت‌نا برابر دشمن توسعه‌طلب، مبارزات جهادی آیت‌الله بلادی به نتیجه مطلوب نرسید.

برخی از علما و شیوخ کرد در مناطق کردنشین غرب کشور نیز به رغم نارضایتی از حاکمیت عثمانی‌ها، وقتی با فتوای جهاد علمای عثمانی مواجه شدند، به سبب اشتراکات مذهبی با عثمانی، تنفر از ستم‌گری روس‌ها و انگلیسی‌ها و هم‌چنین وعده عثمانی برای کسب خودمختاری کردستان، به ندای جهاد اسلامی علمای عثمانی جواب مثبت دادند و جنگ با روس‌ها را که به سرزمین مسلمانان حمله کرده و با دولت اسلامی و مسلمانان به نبرد پرداخته بود، جهاد نامیدند. (لازاریف، ۱۳۸۶، ص ۱۵۹) در این میان، نقش شیوخ نقشبندی اورامان که نفوذ و جایگاه بالایی در میان مردم داشتند، بسیار تأثیرگذار بود (تیمورزاده، ۱۳۸۰، ص ۳۳). عده‌ای از آن‌ها مانند شیخ علاءالدین، شیخ نجم‌الدین، و مولانا محمدصادق مرزنگ نه‌تنها مریدان خود را به جهاد با روس‌ها تشویق کردند، بلکه خود نیز وارد میدان‌های کارزار شدند و در مواردی حتی فرماندهی و راهنمایی نیروهای جنگی را بر عهده گرفتند. (حسینی نقشبندی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۵) در اثر تشویق و تحریک علما و شیوخ، هزاران نفر از مردم کرد، اعم از شهری، روستایی و عشایری از جمله قبایل شکاک، هرکی، پیران، مامه‌ش، زرزا، گهورک، دیوگری و منگور که به گفته نیکیتین «به صرف یک حرف یا اشاره شیخشان اسلحه به دست می‌گرفتند» (نیکیتین، ۱۳۷۷، ص ۴۳۱)، به ندای جهاد رهبران دینی خود لبیک گفتند و با بیل، کلنگ، چوگان و چوب، به جنگ با نیروهای روسی رفتند و خسارات زیادی را به ویژه در جنگ تالاب در نزدیکی میاندوآب به روس‌ها وارد کردند و تعدادی از سربازان و افسران روسی را کشتند. (حسینی نقشبندی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶؛ فاروقی، ۱۳۸۲، ص ۳۲-۹۳)

علاوه بر موارد یاد شده، علما و روحانیان دیگری هم‌چون سید ابوالقاسم کاشانی، سیدحسن مدرس، میرزا کوچک خان جنگلی، شیخ محمد خیابانی، حاج آقا نورالله اصفهانی، شیخ جعفر محلاتی و سیدمرتضی اهرمی نیز در مناطق مختلف ایران، به اشغال کشور توسط نیروهای خارجی واکنش نشان دادند و مردم را به رویارویی با متجاوزان و استعمارگران خارجی فراخواندند. البته عده‌ای از روحانیان نیز بودند که واکنش منفعلانه‌ای در برابر

اشغال کشور و صدور فتوای جهاد توسط علما و مراجع تقلید ایران و عثمانی، نشان دادند و با مخالفت یا سکوت خود، بر واکنش دیگر قشرها و طبقات جامعه تأثیر گذاشتند؛ برای نمونه، حاج میرزا عبدالله امام جمعه تهران، میرزا حسین مجتهد تبریز، سیدعلی سیستانی، میرزا ابراهیم و سیدرضا قوچانی از علمای مشهد، وقتی با فتوای مجتهدان شیعه عتبات عالیات مواجه شدند، با چنین اقدامی مخالفت کردند (میروشنیکف، ۱۳۵۷، ص ۴۵) اما تعداد این علمای مخالف اندک بود و بسیاری از علمای ایران مانند رهبران و بزرگان خود در عتبات عراق، به اشغال کشور واکنش نشان دادند و پیروانشان را به جهاد با دشمن فراخواندند. حتی در مواردی خودشان نیز در میدان نبرد به مبارزه با نیروهای دشمن پرداختند.

ب) واکنش علما به اشغال کشور در جنگ جهانی دوم

در جنگ جهانی دوم نیز همانند جنگ جهانی اول، به رغم اعلام بی‌طرفی رسمی ایران، کشور به اشغال متفقین درآمد. نیروهای نظامی ایران، تنها سه روز بعد از ورود انگلیسی‌ها و روس‌ها به ایران، به دستور رضاشاه، دست از مقاومت برداشتند و بخش‌هایی از کشور به اشغال متفقین درآمد. (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱، ص ۷۲؛ روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۳۷، ۱۳۲۰/۶/۶، ص ۱) البته در این زمان، دیگر از امپراتوری مسلمان عثمانی خبری نبود و آلمانی‌های شاغل در ایران نیز فشار متفقین، کشور را ترک می‌کردند؛ بنابراین، در این جنگ، ایران نه میدان جنگ و درگیری دو طرف، بلکه پل ارتباطی متفقین برای انتقال تجهیزات و کمک‌های جنگی متفقین به شوروی بود. با این حال، در ماهیت قضیه تفاوتی وجود نداشت؛ زیرا که در هر دو جنگ، به ایران به رغم اعلام بی‌طرفی، تجاوز شده بود؛ اما نوع واکنش علما و روحانیان شیعه، به اشغال ایران در این جنگ متفاوت از جنگ جهانی اول بود؛ به طوری که در اسناد و منابع تاریخی، خبری از واکنش مؤثر و جهادی آن‌ها و تشویق مردم برای مقابله با نیروهای متجاوز خارجی دیده نمی‌شود. برخی واکنش‌ها و

حرکات پراکنده نیز بدون ایجاد هیجان و شورش همگانی، در سطح محدودی انجام شد؛ برای نمونه، آیت‌الله علم‌الهدی مجتهد و فقیه خطه جنوب در زمان جنگ جهانی دوم، وقتی برخورد فسادانگیز و غیراخلاقی سربازان متفقین با زنان ایرانی را دید و شنید، به جوانی که برای کسب تکلیف در مورد نحوه برخورد با اشغال‌گران نزدش رفته بود، گفت: «این‌ها را باید از مملکت بیرون کرد. به هر طریق باید با آن‌ها مقابله کرد». آن جوان هم با انفجار نارنجک، چند انگلیسی را کشت (بخشی، ۱۳۹۱، ص ۲۲-۲۳) اما این نوع واکنش‌ها و حرکات، موارد استثنایی بودند که برخی از علما انجام دادند. موضع عمومی علما و مجتهدان طراز اول حوزه علمیه قم مانند آیات عظام صدر، حجت و خوانساری که بعد از فوت آیت‌الله حائری، بنیان‌گذار حوزه علمیه قم، تا آمدن آیت‌الله بروجردی به این حوزه، ریاست آن را بر عهده داشتند، سکوت و عدم‌دخالت در مسائل سیاسی از جمله اشغال کشور بود. بعداً آیت‌الله بروجردی نیز که از سال ۱۳۲۳ ریاست حوزه علمیه قم و مرجعیت بسیاری از شیعیان ایران و جهان را بر عهده گرفت، در برابر اشغال کشور توسط بیگانگان و حضور غیر قانونی آن‌ها در ایران، واکنشی نشان نداد. تحت تأثیر موضع منفعلانه حکومت مرکزی و علمای طراز اول دینی، سایر علما، نیروهای نظامی، عشایر و مردم عادی نیز واکنشی نشان ندادند و اشغال کشور توسط قوای متجاوز و استعمارگر خارجی و فساد، ستم، اخاذی و بی‌بندوباری آن‌ها در ایران را به نظاره نشستند و منتظر روزی ماندند که جنگ به پایان برسد و نیروهای اشغال‌گر کشور را ترک کنند.

دلایل تفاوت واکنش علما به اشغال کشور در جنگ‌های جهانی اول و دوم

در مورد اینکه چرا علما و روحانیان ایران در جنگ جهانی دوم، همانند جنگ جهانی اول، واکنش نشان ندادند و فتوای جهاد و فرمان مقاومت صادر نکردند، دلایل متعددی را می‌توان مطرح کرد از جمله:

۱. اعلام ترک مقاومت توسط حکومت مرکزی در جنگ جهانی دوم

در شب سوم شهریور ۱۳۲۰ سفیران روسیه و انگلیس به خانه حسنعلی منصور، نخست‌وزیر ایران رفته، با دادن یادداشتی، از ورود نیروهایشان به داخل مرزهای ایران خبر دادند و بی‌توجهی ایران به اخطارها و درخواست‌های آنها برای اخراج آلمانی‌های حاضر در ایران را بهانه ورودشان به ایران اعلام کردند. (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱، ص ۷۲)

هم‌زمان نیروهای روسی از سه محور آذربایجان، شمال و مشهد و نیروهای انگلیسی از سمت کرمانشاه و خوزستان، به طور ناگهانی و با رعایت اصول غافل‌گیری وارد کشور شدند و به سمت پایتخت پیشروی کردند. هواپیماهای انگلیسی و روسی نیز شهرهای تبریز، اردبیل، ارومیه، قزوین، تهران و اهواز را بمباران کردند. (خان‌ملک‌یزدی، بی‌تا، ص ۵۵-۵۹)

در این وضعیت، ارتشی که رضاشاه هزینه‌های زیادی برای تشکیل آن انجام داده و با کمک آن، همه نیروهای مخالف داخلی را سرکوب کرده بود، به سرعت از هم فروپاشید. افسران و فرماندهان ارتش، با وحشت‌زدگی و سرعت تمام از برابر نیروهای مهاجم فرار کردند و مردم بی‌دفاع را در مقابل دشمن رها نمودند. (میلسپو، ۱۳۷۰، ص ۵۹؛ گلشائیان، ۱۳۹۳، ص ۹)

رضاشاه که در داخل کشور، دیکتاتوری بلامنازع بود، هیچ مقاومتی در برابر حملات برق‌آسای متفقین نشان نداد و از همان ابتدای ورود اشغال‌گران، دم از استعفا و تسلیم زد. حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت ایران، با شنیدن چنین سخنانی اعلام کرد که بهتر است شاه بماند و دولت استعفا دهد تا دولتی طرف‌دار انگلیس روی کار بیاید. در نهایت، همین دیدگاه دوم عملی شد و محمدعلی فروغی به جای منصور، نخست‌وزیر شد و در روز ششم شهریور، یعنی تنها سه روز بعد از ورود متفقین به ایران، فرمان ترک مقاومت به همه نیروهای ایرانی صادر شد. (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱، ص ۷۲؛ روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۳۷، ۱۳۲۰/۶/۶، ص ۱) بنابراین، در حالی که حکومت مرکزی با آن همه نیرو نتوانست در برابر اشغال‌گران مقاومت نماید و دم از استعفا زد، علما و روحانیان علی‌رغم ناراحتی از اشغال کشور، چاره‌ای جز همراهی با نظر حکومت مرکزی برای خود ندیدند؛

لذا از صدور هر نوع فرمان مقاومتی که مخالف نظر رسمی دولت بود، اجتناب نمودند. اما در جنگ جهانی اول، به رغم اعلام بی‌طرفی اولیه، نیروهای دولتی و غیردولتی، مبارزات زیادی با متفقین انجام دادند و علما نیز با صدور فتاوایی، مبارزات نیروها را تأیید و به مقاومت بیش‌تر تشویق کردند.

۲. فقدان نیروی مقابله و بی‌نتیجه بودن هر نوع مقاومت

رضاشاه در جلسه پنجم شهریور هیأت دولت، در مقابل کسانی که مقابله با متفقین را پیشنهاد می‌دادند، گفت: «اگر من صد بمباردیه داشتم، خودم می‌دانستم چطور جواب دهم ... سربازهای ما بسیار خوب هستند و خوب هم می‌جنگند ولی گوشت بدن جلوی تانک و هواپیما چطور می‌تواند طاقت بیاورد». (گلشائیان، ۱۳۹۳، ص ۳۴) در همان روز، منصور هم در جلسه ستاد ارتش در برابر پیشنهاد مقاومت برخی از فرماندهان ارتش جواب داد: «البته احساسات و میهن‌دوستی در همه ماها هست ولی باید کار بی‌خودی را نکرد. مملکتی است که امروز نه اسلحه کامل داریم، نه بنزین، نه آذوقه و اگر هم می‌داشتیم، چطور ممکن بود در مقابل دو دولت قوی روس و انگلیس بجنگیم». (همان، ص ۳۸) گلشائیان کفیل وزارت دارایی که خود در جلسه هیأت دولت و ستاد ارتش حضور داشته و این اظهارات رضاشاه و نخست‌وزیر را در خاطرات خود آورده است، نظر آن‌ها را در مورد نابه‌سامانی اوضاع و فقدان نیرو و امکانات کافی برای جنگ تصدیق کرده، می‌نویسد:

فقط مصرف برای سه روز بیش‌تر در تهران گندم نبود، هم‌چنین نسبت به سایر آذوقه.

(همان، ص ۲۹)

بی‌شک، علما وقتی چنین وضعیت نابه‌سامانی را در مورد کمبود امکانات لازم برای مقابله با دشمن دیدند و فرار نیروهای ارتشی از مقابل متفقین را شنیدند و با فرمان ترک مقاومت حکومت مرکزی مواجه شدند، هر نوع اظهار نظری در مورد مقاومت و دفاع را بی‌نتیجه دانستند. البته باید توجه داشت که در جنگ جهانی اول نیز نیروهای حکومتی

چندان نیرو و توانی برای دفاع نداشتند و ایلات و عشایر، نیروهای اصلی مجری فتاوی‌های جهادی علما بودند که به فتوای جهاد علما لبیک گفته، به همراه رهبران مذهبی خود به مقابله با اشغال‌گران پرداختند، اما در جنگ جهانی دوم، علما از اتکا به چنین نیروهایی نیز به دلایل مختلفی محروم بودند که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

۳. تضعیف قدرت عشایر در اثر سیاست اسکان اجباری رضاشاه

تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه و تشکیل ارتش مدرن در ایران، ایلات و عشایر نه تنها نیروهای اصلی نظامی کشور را تشکیل می‌دادند، بلکه خودشان حکومت‌ساز و حکومت‌برانداز بودند و از هزار سال پیش تا دوره رضاشاه، قدرت در میان این نیروها دست‌به‌دست می‌گشت و رؤسای ایلات با غلبه بر دیگر مدعیان قدرت، از شیخی قبیله به شاهی کشور می‌رسیدند. رضاشاه که بر خلاف چنین قاعده‌ای به حکومت رسیده بود و از قدرت تأثیرگذار ایلات و عشایر نیز کاملاً آگاه بود و آن را برای حکومت خود خطرناک می‌دانست، با استفاده از ارتش مدرنی که نه از نیروهای عشیره‌ای، بلکه از طریق نظام وظیفه عمومی و ادغام نیروهای قزاق، ژاندارمری و سایر قوای پراکنده نظامی تشکیل داده بود، به قلع و قمع عشایر پرداخت و آن‌ها را که دائم در حال کوچ بین بیلاق و قشلاق بودند، به اسکان اجباری واداشت و عده زیادی از سران عشایر را به زندان انداخت. (بولارد و اسکرین، ۱۳۶۳، ص ۶۵) در هم شکستن قدرت عشایر که با تمام قوا صورت گرفت و تا آخر حکومت رضاشاه ادامه داشت، نیرو و توان نظامی تأثیرگذار عشایر را به شدت کاهش داد. لذا در زمانی که متفقین در شهریور سال ۱۳۲۰ ایران را اشغال کردند، عشایر، فاقد نیروی سابق بودند که در جنگ جهانی اول به کار انداختند و به محض شنیدن فتوای جهاد علمای دینی و مراجع تقلید، به جبهه‌های جنگ رفتند. در واقع، تضعیف قدرت عشایر توسط رضاشاه که در بین دو جنگ جهانی انجام گرفت، رهبران مذهبی را از نیروی بزرگی محروم ساخت که به آن‌ها تکیه داشتند و در جنگ جهانی اول با تکیه بر آن‌ها ضربات

سختی را در جنوب ایران و عراق به متفقین وارد کرده بودند. (هولتوس، ۱۳۶۶، ص ۱۶۲) بنابراین، با وضعیت موجود، اگر فتوای جهادی هم صادر می‌شد، نیروی عشایر سابق وجود نداشت که به رغم اعلام بی‌طرفی حکومت مرکزی، بتواند آن فتوا را اجرا کند و به مقابله با دشمن متجاوز بپردازد.

۴. تضعیف موقعیت علما در اثر سیاست‌های ضددینی رضاشاه

رضاشاه تا قبل از رسیدن به پادشاهی و حتی در سال‌های نخستین حکومت خود، سعی کرد با نزدیک شدن به علما و روحانیان و شرکت در آیین‌ها و مراسم‌های دینی، خود را مدافع مذهب نشان دهد، اما پس از تثبیت پایه‌های قدرتش، اقدامات بسیاری را برای کاهش قدرت و نفوذ روحانیان در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی انجام داد. او در سال ۱۳۰۴ قانون نظام وظیفه عمومی را به تصویب رساند که بر اساس آن، همه افراد ذکور مجبور بودند دو سال به خدمت ارتش درآیند. این قانون شامل علما و روحانیان نیز می‌شد. (کرونین، ۱۳۹۳، ص ۷۳) وی در سال ۱۳۰۷ قانون مدنی را به تصویب رساند و وظایف حقوقی و قضایی علما را به شدت کاهش داد. او در سال ۱۳۱۰ با تصویب قوانین دیگری، تمام وظایف و مشاغل محضری علما را لغو کرد. رضاشاه در سال ۱۳۱۵ قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن اشتغال علما به شغل قضاوت به کلی ممنوع شد. بر اساس قوانین جدید، علما در صورتی می‌توانستند شغل قضاوت داشته باشند که دارای لیسانس حقوق از دانشگاه تهران یا دانشگاه‌های خارجی باشند و در امتحان حقوق مخصوص دادگستری قبول شوند. (الگار، ۱۳۵۹، ص ۱۳۶) او همچنین با ایجاد مدارس ابتدایی نسوان و دانشگاه تهران به جای مکتب‌خانه‌ها و تغییر برنامه‌های آموزشی مدارس و انتصاب معلمان جدید به جای روحانیان، نظام آموزشی را که زمانی در کنترل کامل علما و روحانیان شیعه و مبتنی بر عقاید مذهبی بود، به صورت یک نظام متحد آموزشی در کنترل دولت مرکزی درآورد و علما را از یکی دیگر از منابع اصلی قدرت و نفوذشان در جامعه محروم کرد.

(Akhavi, 1980, P.56-58) علاوه بر این، رضاشاه با تصویب قوانینی در سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ سازمان اوقاف را تشکیل داد و از طریق آن، املاک موقوفه را به کنترل خود درآورد و آن را از دست روحانیان خارج کرد و از این طریق، ضربه سنگینی بر درآمد آن‌ها وارد ساخت. (حائری، ۱۳۷۲، ص ۳۶۰؛ تخشید، ۱۳۷۷، ص ۱۶-۱۷) هم‌چنین در سال ۱۳۰۷ قانون متحدالشکل کردن لباس و بر سر گذاشتن اجباری کلاه پهلوی را تصویب کرد و تنها روحانیانی را از این قانون معاف نمود که دولت خود، روحانی بودن آن‌ها را تأیید می‌کرد. (Akhavi, 1980, P. 37-40) حمله باز هم شدیدتر به اعتقادات دینی ایرانیان، قانون کشف حجاب اجباری بود که در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ رسماً اعلام شد و با زور به اجرا درآمد. (تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، ۱۳۸۷، ص ۶۱۶-۶۱۸) علاوه بر این‌ها، رضاشاه مراسم عزاداری ماه محرم را ممنوع کرد؛ تعداد نمایندگان روحانی را در مجلس کاهش داد؛ آن‌ها را در بهره‌گیری از منابر و مساجد محدود کرد و به جای مظاهر اسلامی، باستان‌گرایی و غرب‌گرایی را ترویج نمود و از این طریق ضربه دیگری به مذهب و روحانیت وارد کرد. (حائری، ۱۳۷۲، ص ۳۶؛ آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸) رضاشاه هر اعتراض و قیامی را هم که علما در برابر اقدامات و سیاست‌های ضددینی او انجام می‌دادند، به شدت سرکوب نمود. آزار و تبعید سیدحسن مدرس، منتقد اصلی سیاست‌های رضاشاه، ضرب و جرح آیت‌الله بافقی معترض به ورود زنان بی‌حجاب دربار پهلوی به حرم حضرت معصومه علیها السلام، تبعید نورالله اصفهانی و ملاحسین فشارکی، معترضان به قانون وظیفه عمومی و بازداشت و تبعید آیت‌الله قمی، بهلول و آفازاده کفایی پسر آخوند خراسانی از رهبران قیام مشهد، نمونه‌هایی از این سرکوب‌ها بود؛ بنابراین، علما و روحانیان در دوره بین دو جنگ جهانی، بخش زیادی از قدرت و نفوذ سیاسی - اجتماعی خود را در اثر سیاست‌های ضددینی رضاشاه از دست دادند و دیگر آن قدرت و نفوذ سابق را نداشتند تا بتوانند فتوای جهادی صادر کنند و جامعه را به مقاومت در برابر اشغال‌گران فراخوانند. (اراکی، ۱۳۸۴، ص ۱۸)

۵. تلاش علما در احیای اسلام و بهبود موقعیت روحانیان

با استعفای رضاشاه و روی کار آمدن فرزندش محمدرضاشاه که در ابتدای کار هنوز اقتدار پدر را نداشت، علما و روحانیان از فرصت به وجود آمده برای احیای مظاهر و شعائر اسلامی و قدرت ازدست رفته خود استفاده کردند. البته آن‌ها در این مسیر با موانعی هم چون مقاومت برخی از سردمداران با احیای نهادهای مذهبی و تبلیغات و فعالیت‌های ضد مذهبی و ضد روحانی برخی گروه‌های داخلی مانند مارکسیست‌ها، یهودی‌ها، بهایی‌ها و عده‌ای از روشن‌فکران مواجه شدند. (جعفریان، ۱۳۸۲، ص ۷) در چنین وضعیتی، علما به جای پرداختن به دشمنان خارجی اشغال‌گر، به مقابله با گروه‌های داخلی و تقویت اسلام و موقعیت از دست رفته خود پرداختند. چه بسا آن‌ها، از یک طرف، خطر این گروه‌های داخلی را که باورهای مذهبی مردم را تضعیف می‌کردند، بیش‌تر از اشغال‌گران دانستند و از طرف دیگر، فعالیت در این حوزه و تقویت پایه‌های داخلی و احیای اسلام را مقدم بر هر نوع مقاومت در برابر اشغال‌گران خارجی قلمداد کردند. نکته دیگر این‌که می‌دانستند با وضعیت موجود که ارتش از هم فروپاشیده، نیروهای عشایری تضعیف شده، حکومت مرکزی فرمان ترک مقاومت صادر کرده و متفقین کاملاً بر کشور مسلط شده‌اند، نبرد با اشغال‌گران هیچ نتیجه مثبتی نخواهد داشت، اما در مقابل، تلاش برای تقویت اسلام در داخل و تضعیف قدرت و نفوذ بهاییان، یهودیان و مارکسیست‌ها، به نتایج ملموس‌تر و بهتری خواهد انجامید. لذا آن‌ها به جای پرداختن به دشمنان بیرونی، به تضعیف نیروهای مخالف درونی و تأسیس نهادهای مذهبی پرداختند؛ به طوری که در اثر فعالیت آن‌ها، بسیاری از آیین‌های مذهبی و نهادهای دینی به حالت سابق بازگشت. عزاداری ماه محرم برگزار شد؛ کشف حجاب اجباری لغو گردید؛ اداره موقوفات به دست روحانیت افتاد؛ موضوعات دینی به دروس مدارس بازگشت و برخی از علمای تبعید شده به کشور برگشتند.

(حائری، ۱۳۷۲، ص ۳۴-۳۶)

آیت‌الله قمی که در جریان کشف حجاب به عراق تبعید شده بود، در سال ۱۳۲۲ به ایران بازگشت و با استقبال مردم در شهرهای مختلف روبه‌رو شد. او در نامه‌ای به سهیلی، نخست‌وزیر وقت، خواسته‌های خود و سایر علما را در مورد لغو کشف حجاب اجباری و دیگر مسائل دینی مطرح کرد. دولت با درخواست او موافقت نمود و مصوبات هیأت وزیران را به شرح زیر برای او فرستاد:

۱. آنچه راجع به حجاب زنان تذکر فرموده‌اند، دولت عملاً این نظریه را تأمین نموده است و دستور داده شده که متعرض نشوند.

۲. در موضوع ارجاع موقوفات، خاصه اوقاف مدارس دینیه به مصارف مقرر آن از چند ماه قبل، دولت تصمیم گرفته است که بر طبق قانون اوقاف و مفاد وقف‌نامه‌ها عمل آید و ترتیب این کار هم داده شده و این تصمیم دولت نیز تعقیب خواهد شد.

۳. در باب تدریس شریعات و عمل به آداب دینی، برنامه‌های آموزشی با نظر یک نفر مجتهد جامع‌الشرایط در قانون شورای عالی فرهنگی قید شده منظور خواهد شد و راجع به مدارس که عنوان مختلط دارند، در اول از مننه مکان پسران از دختران تفکیک خواهند شد». (واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، ۱۳۷۲، ص ۴۲۵)

در مورد برخورد با بهائیت و مارکسیست‌ها هم به غیر از تلاش سایر علما و روحانیان، آیت‌الله بروجردی که از سال ۱۳۲۳ رهبری حوزه علمیه را بر عهده گرفته بود، نهایت سعی خود را برای کاهش قدرت و نفوذ آن‌ها به کار برد. حجت‌الاسلام فلسفی در خاطرات خود می‌گوید:

سیل شکایات از بلاد مختلف درباره نفوذ بهایی‌ها به دست آیت‌الله بروجردی می‌رسید و ایشان در هر فرصت، با دادن تذکراتی به دولتی‌ها می‌کوشیدند تا از نفوذ آنان جلوگیری کنند». (دوانی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۸)

آیت‌الله بروجردی این برخورد را درباره مارکسیست‌ها هم انجام می‌داد؛ چنان‌که در خاطرات مهدی حائری آمده است:

همان نحوی که بهاییان را مخل امنیت و استقلال ایران می‌دانست، توده‌ای را هم می‌دانست و به همان ترتیبی که با بهایی‌ها مبارزه می‌کرد، [با توده‌ای‌ها هم] - البته به وسیله عوامل خودش - فعالیت می‌کرد. مثلاً اگر در یک شهر، توده‌ای‌ها رئیس فرهنگ باشند که در آن شهر موجب کارهای غیرمذهبی فرهنگی بشوند، سعی می‌کرد که آن‌ها را تبدیل کند؛ آن‌ها را از بین ببرد؛ کس دیگری که صلاحیت مذهبی دارد بیاورد روی کار. (حائری یزدی، ۱۳۸۱، ص ۵۱)

بنابراین ملاحظه می‌شود که مراجع تقلید و رهبران مذهبی جامعه، به جای صدور فتوای جهاد که با در نظر گرفتن وضعیت آن زمان نتیجه‌بخش نمی‌نمود، موقعیت تضعیف‌شده اسلام و علما را در اثر سیاست‌های دین‌ستیزانه رضاشاه تقویت کردند و مردم را به مقابله با خطر تبلیغات و اقدامات ضداسلامی مارکسیست‌ها، یهودیان و بهاییان فراخواندند و در این مسیر به موفقیت بیش‌تری دست یافتند.

۶. از هم‌پاشیدگی امور و رقابت بین نیروهای رهاشده از استبداد رضاشاهی

با اشغال ایران توسط متفقین و استعفای رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، اوضاع کشور کاملاً به هم ریخت و نیروهای سرکوب‌شده دوره استبداد پهلوی اول، از بند رها شدند و برای کسب قدرت به رقابت با یک‌دیگر پرداختند. نیروهای نظامی از پادگان‌ها فرار کرده و به شهر و روستاهای خود رفتند. رؤسای قبایل که در زمان رضاشاه به شدت سرکوب و زندانی گردیده و از قدرتش کاسته شده بود، زمینه را برای احیای قدرت خود مهیا دیدند. سیاست‌مدارانی که در دوره رضاشاه از قدرت کنار گذاشته شده بودند، بار دیگر وارد صحنه سیاست شدند. احزاب سیاسی مختلفی با اندیشه‌های ناسیونالیستی، مارکسیستی، لیبرالیستی و مذهبی در کشور تشکیل شد و قدرتی که زمانی در انحصار رضاشاه بود، بین چند گروه تقسیم شد که هر کدام بخشی از قدرت شاه مستعفی را به ارث بردند. (میلسپو، ۱۳۷۰، ص ۵۹؛ عظیمی، ۱۳۷۲، ص ۶۳-۶۴) در چنین اوضاعی، رهبران مذهبی که از گروه‌های به شدت

سرکوب‌شده دوره رضاشاه بودند، به قول آیت‌الله اراکی: «به دلیل مشکلاتی که از زمان رضاشاه داشتند، نتوانستند سریع سازمان‌دهی و قیام کنند»؛ (اراکی، ۱۳۸۴، ص ۱۸) به طوری که هیچ یک از معاصران و تحلیل‌گران، روحانیان را به عنوان یکی از قطب‌های اصلی قدرت در سال‌های اشغال ایران در زمان جنگ جهانی دوم معرفی نکرده‌اند. امام خمینی در سال ۱۳۲۳ در کشف‌الاسرار به موقعیت بد روحانیان در جامعه و بی‌احترامی مردم به آن‌ها در اثر تبلیغات سوئی که اکثریت روزنامه‌نگاران به راه انداخته بودند، اشاره می‌کند: تبلیغات آن دسته به توسط روزنامه‌های آن روز که ننگ ایران بودند و امروز نیز بعضی از آن‌ها بازیگر می‌دانند، آن‌ها را از نظر مردم ساقط کرد تا آنجا که آن‌ها را سوار اتومبیل نمی‌کردند و هر عیبی اتومبیل می‌کرد، از قدم آخوند می‌دانستند.» (خمینی، ۱۳۷۸، ص ۹-۱۰)

بنابراین، با وضعیت موجود در جنگ جهانی دوم که هر فرد و گروهی به فکر منافع خود بود و آن را به مصالح کشور ترجیح می‌داد، صدور فرمان جهاد و مقاومت روحانیان تضعیف‌شده نمی‌توانست جنبشی را علیه متفقین به وجود بیاورد، اما در جنگ جهانی اول، علی‌رغم به هم ریختگی اوضاع و وجود اختلاف نظر میان احزاب و گروه‌های مختلف، هنوز همه آن‌ها ارادت ویژه‌ای به علما داشتند و در رأس بسیاری از این گروه‌ها، علما و روحانیت حضور داشتند و می‌توانستند، با صدور فتوا، نیروهای فراوانی را علیه دشمن بسیج کنند.

۷. غصه اشغال کشور، شادی خلاصی از دیکتاتور و امید به بهبود اوضاع

با اشغال کشور توسط متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰، ایرانیان به شدت ناراحت شدند و روزهای سخت قتل و غارت زمان جنگ جهانی اول را در پیش چشم خود مجسم ساختند، اما زمانی که با استعفا و تبعید رضاشاه روبه‌رو شدند، غصه مردم از اشغال کشور، با شادی آن‌ها از پایان دوره استبداد توأم شد و روزنه امیدی در دل آن‌ها برای بهبود اوضاع به وجود

آمد. (حائری، ۱۳۷۲، ص ۳۳؛ خمینی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۳۷۰) رحمت مصطفوی در مقاله‌ای با عنوان «ورق برگشت» در روزنامه ایران نوشت:

... امروز آزاد شدیم. دستبند را از دست، پابند را از پا و دهان‌بند را از دهان ما برداشتند. آنچه که فکر می‌کنم می‌توانم بگویم و بنویسم. از امروز نمایندگان ملت می‌توانند از منافع ما دفاع کنند. از امروز هر ایرانی می‌تواند با اطمینان خاطر خانه‌اش را آباد کند، و از امروز بازرگان ایرانی می‌تواند با راحتی به کاسبی‌اش بپردازد ... (روزنامه ایران، شماره ۶۶۷۸، ۱۳۲۰/۶/۳۰)

همین احساس بیم و امید در میان علما و روحانیان نیز وجود داشت. آن‌ها که سختی‌های زیادی را در دوره رضاشاه متحمل شده بودند، با استعفای وی از قدرت و روی کار آمدن فرزندش محمدرضا که در ابتدای حکومتش برخورد محترمانه و متفاوتی را با علما در پیش گرفته بود، خوش حال شدند و به بهبود اوضاع مذهبی جامعه و جایگاه خودشان امید بستند. به همین علت، از هرگونه مخالفت جدی با اقدامات شاه جدید و سیاست‌های حکومت مرکزی اجتناب کردند و حتی او را به عنوان پادشاه تنها کشور شیعه جهان، آن هم در اوضاعی که ایران به جهت حضور اشغال‌گران، وضعیت نابه‌سامانی داشت و خطر تسلط کمونسیم در میان بود، حمایت کردند تا بتواند زمینه را برای بهبود اوضاع فراهم نماید. (دوانی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۵۶۵) بر اساس همین تفکرات و هم‌چنین فقدان نیروی لازم برای مقابله با متفقین، علما از سیاست بی‌طرفی حکومت مرکزی در جنگ جهانی دوم پیروی کردند و فرمانی بر خلاف آن صادر نکردند. اما در جنگ جهانی اول که حکومت ضعیف قاجار هم‌چنان روی کار بود و مجلس سوم منحل شده بود و متفقین و متحدین، ایران را به میدان جنگ و درگیری خود تبدیل کرده بودند و هیچ‌امیدی به بهبود اوضاع وجود نداشت، علما خودشان دست به کار شدند و مردم را به مقاومت در برابر بیگانگان و اخراج آن‌ها از ایران و بهبود اوضاع نابه‌سامان کشور فراخواندند.

۸. پایین بودن میزان خسارات در جنگ جهانی دوم نسبت به جنگ جهانی اول در جنگ جهانی اول، ایران به میدان جنگ متفقین و متحدین تبدیل شده بود، به طوری که نیروهای دو طرف بارها در داخل مرزهای ایران جنگیدند و خسارت‌های فراوانی را به مردم وارد کردند. هم‌چنین در این جنگ از سوی ایرانیان، به‌ویژه، عشایر جنوب، مقاومت‌های مختلفی انجام دادند که به رغم پیروزی‌های موقت، در نهایت عده فراوانی از نیروهای ایرانی با شکست و نابودی مواجه شدند. قحطی‌ها و خشکسالی‌های زمان جنگ جهانی اول، انتقال گندم و دیگر محصولات ایران به روسیه، احتکار، گرانی و سایر مشکلات هم مزید بر علت شد و تلفات و خسارات جبران‌ناپذیری را بر ایران وارد کرد. اما شدت تلفات و خرابی‌ها، در جنگ جهانی دوم به آن اندازه نبود. در این جنگ اولاً تنها نیروهای نظامی متفقین وارد ایران شده بودند و کشور به میدان جنگ دو طرف تبدیل نشده بود. ثانیاً به جهت اعلام ترک مقاومت سریع حکومت، نبردهای شدیدی بین نیروهای ایرانی و اشغال‌گر به وجود نیامده بود که تلفات زیادی در برداشته باشد. ثالثاً متفقین به جهت حفظ منافع خود در ایران که در گرو برقراری صلح و امنیت بود، سعی کردند زمینه را برای چنین فضایی مهیا سازند و از ایران به منزله یک پل ارتباطی امن برای انتقال نیرو و تجهیزات به شوروی استفاده کنند. حتی آن‌ها طی یادداشتی به ایران در هشتم شهریور ۱۳۲۰، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را تعهد کردند و تنها هدفشان را جلوگیری از خطر نفوذ آلمان در ایران برای تحریک مردم و فعالیت خراب‌کارانه آن‌ها در مراکز نفتی و همچنین انتقال نیرو و تجهیزات از راه ایران به شوروی اعلام کردند. (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱، ص ۸۸-۹۰؛ روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۴۷، ۱۸/۶/۱۳۲۰، ص ۱) البته این به معنای وارد نیامدن هیچ‌گونه تلفات و خسارات به ایرانیان نبود؛ چنان‌که در اسناد و منابع باقی‌مانده از زمان جنگ جهانی دوم، موارد متعددی از کشتار و غارت ایرانیان، حتی بعد از اعلام ترک مقاومت (گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، ۱۳۸۹، ص ۵۱ و ۸۲)، آزار و اذیت مردم و ایجاد مزاحمت برای نوامیس آن‌ها (همان، ص ۳۱، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۴۰ و ۲۹۳)، تخریب باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی روستاییان و تصرف اموال و دارایی مردم (ایران

در اشغال متفقین، ۱۳۷۱، ص ۲۱۳)، تصرف ساختمان شهرداری و بیمارستان و دیگر مراکز دولتی و خصوصی برای استفاده سربازان متفقین (حائری، ۱۳۷۲، ص ۴۶؛ گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، ۱۳۸۹، ص ۶۲، ۱۷۹ و ۳۴۱)، توقیف وسایل حمل و نقل ایرانیان برای انتقال نیرو و تجهیزات خود، خروج غیرمجاز خواربار از ایران توسط متفقین (فرخ، ۱۳۴۸، ص ۵۰۷؛ اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، ۱۳۸۹، ص ۲۶۶ و ۲۷۲) و دستگیری عده‌ای از ایرانیان به بهانه ارتباط با آلمانی‌ها یا عدم همکاری با متفقین وجود دارد. (مکی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۴۰۳ و ۴۲۷؛ ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱، ص ۲۷۵-۲۷۶) با این حال، میزان خسارات و تلفات ایرانیان در جنگ جهانی دوم در مقایسه با جنگ جهانی اول بسیار ناچیز بود و چه بسا اگر حکومت مرکزی یا علما، فرمان مقاومت و جهاد صادر می‌کردند، قتل و غارت جنگ قبلی تکرار می‌شد؛ بنابراین هم حکومت و هم روحانیان با توجه به وضعیت موجود و برخوردارگی از تجربه جنگ جهانی اول، از صدور فتوای جهاد و فرمان مقاومت در جنگ جهانی دوم اجتناب کردند.

نتیجه

علما و روحانیان در مواجهه با یک موضوع واحد، یعنی اشغال کشور در جنگ‌های جهانی اول و دوم، واکنش متفاوتی از خود نشان دادند. آنان در جنگ جهانی اول، با صدور فرمان جهاد، مسلمانان را به مقابله با دشمن اشغالگر فراخواندند و حتی خودشان در موارد متعددی در میدان نبرد حضور یافتند، اما در جنگ جهانی دوم، واکنشی به اشغال کشور توسط متفقین و حضور چندین ساله آن‌ها در ایران نشان ندادند. این‌که چرا علما در این دو جنگ واکنش متفاوتی به اشغال کشور توسط بیگانگان نشان دادند، در پژوهش حاضر بررسی گردید و مشخص شد که وضعیت سیاسی، اجتماعی و نظامی داخلی و منطقه‌ای در این دو جنگ با هم متفاوت بود و همین امر بر نحوه واکنش علما تأثیر گذاشت. در واقع علما در دو موقعیت متفاوت با موضوع واحد اشغال مواجه شدند و تحت تأثیر همان وضعیت متفاوت، واکنش متفاوتی را نشان دادند. آنان در زمان جنگ جهانی اول، قدرت و

نفوذ سیاسی - اجتماعی زیادی داشتند؛ عشایر به عنوان نیروهای اصلی نظامی به شدت زیر نفوذ علما بودند و دولت عثمانی به عنوان کشوری مسلمان در جنگ حضور داشت و علمای سنی و شیعه آن کشور در عراق که از مراجع تقلید، اساتید و رهبران مذهبی علما و مردم ایران بودند، فتوای جهاد صادر کرده بودند؛ در چنین اوضاعی، علمای ایرانی در مقابل تجاوز بیگانگان به کشور، فتوای جهاد صادر کردند و نیروی عظیمی را به جبهه‌های نبرد فراخواندند. اما اوضاع در جنگ جهانی دوم کاملاً تغییر کرده بود. در این زمان، علما تحت تأثیر سیاست‌های ضددینی رضاشاه تضعیف شده بودند و قدرت و نفوذ سیاسی - اجتماعی سابق خود را از دست داده بودند؛ ارتش مدرن با کنترل رضاشاه شکل گرفته و عشایر تخته‌قاپو و ضعیف شده بودند؛ دولت با آگاهی از قدرت فوق‌العاده کشورهای اشغال‌گر و ناتوانی برای مقابله با آنها، از همان ابتدا، فرمان ترک مقاومت صادر کرده بود؛ قیام ضداستعماری رشید عالی و علمای عراق به شدت سرکوب شده و این کشور تحت کنترل انگلیس درآمده بود؛ احزاب و گروه‌های مختلف ایرانی بعد از استعفای رضاشاه و به وجود آمدن فضای باز، به فکر افزایش نفوذ و قدرت خود افتاده بودند و منافع شخصی و گروهی را بر منافع و مصالح کشور ترجیح می‌دادند، حتی عده‌ای از آنها هم‌چون مارکسیست‌ها، بهایان و برخی روزنامه‌ها، به فعالیت‌ها و تبلیغات ضددینی می‌پرداختند. در این اوضاع و احوال، علما که نفوذ سابق خود را از دست داده بودند و نیرویی برای اجرای فتوای جهادی خود نداشتند، سعی کردند به جای توجه به اشغال‌گران خارجی، به مقابله با فعالیت‌ها و تبلیغات ضددینی گروه‌های داخلی بپردازند و از فرصت به‌دست‌آمده بعد از رضاشاه، برای احیا و تقویت اسلام و روحانیان استفاده کنند. اتفاقاً آنان در انجام دادن چنین سیاستی هم موفق شدند و توانستند بسیاری از سیاست‌های رضاشاه را در مورد کشف حجاب، لباس متحدالشکل، ممنوعیت مراسم عزاداری، اوقاف، امور قضایی و آموزشی تغییر دهند و حوزه علمیه را تقویت کنند، در حالی که اگر به جای این قبیل کارها، فتوای جهاد صادر می‌کردند، چه بسا متفقین فجایع جنگ جهانی اول را تکرار می‌کردند و تلفات و خسارات بسیاری را به ایران وارد می‌کردند.

فهرست منابع

۱. آبراهامیان، پرواند، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و مدیر شانه‌چی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
۲. آقا نجفی قوچانی، محمدحسن، سیاحت شرق، تصحیح ر.ع، شاکری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۳. آیت‌اللهی، محمدتقی، سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین لاری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۴. اراکی، محسن، «نظری کوتاه بر جنبش نواندیشی در حوزه‌های علمی ایران در نیمه دوم قرن بیستم»، رواق اندیشه، شماره ۴۴، ص ۷-۲۰، ۱۳۸۴.
۵. اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، به کوشش علیرضا روحانی و ابوالفضل ایزدی‌زاده، تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۹.
۶. الگار، حامد، دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۹.
۷. ایران در اشغال متفقین: مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۲۱-۱۳۱۸، به کوشش صفاءالدین تبراوئیان، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۲۱.
۸. بخشی، ذبیح‌الله، حاجی‌بخشی: خاطرات شفاهی ذبیح‌الله بخشی، محاسبه و تدوین محسن مطلق، تهران: عماد فردا، ۱۳۹۱.
۹. بلادی، سید ابوالکلام، مجتهد مبارز، شیراز: چاپخانه موسوی، ۱۳۴۰.
۱۰. بلادی بوشهری، آیت‌الله سیدعبدالله، لواط و سوانح: اسنادی درباره جنبش روحانیت جنوب ایران در جنگ جهانی اول، بوشهر: انتشارات بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیس‌علی دلواری، ۱۳۷۳.
۱۱. بولارد، سر ریدر و اسکراین، سر کلارمونت، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
۱۲. تخشید، محمدرضا، «اصلاحات و سیاست‌های نوگرایانه رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیت»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، شماره ۴۰، ص ۹۳-۱۱۷، ۱۳۷۸.
۱۳. ترکمان، محمد، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
۱۴. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.

۱۵. تیمورزاده، مصطفی، وحشت در سقز: نگاهی به تحولات کردستان در فاصله جنگ جهانی اول تا اقتدار دولت مرکزی، به کوشش شهباز محسنی، تهران: پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰.
۱۶. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران (سالهای ۱۳۵۰-۱۳۲۰)، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲.
۱۷. جهادیه: فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول، به کوشش محمدحسن کاووسی و نصرالله صالحی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵.
۱۸. حائری، عبدالهادی، آن چه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو، تهران: انتشارات معین، ۱۳۷۲.
۱۹. حائری یزدی، مهدی، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران: کتاب نادر، ۱۳۸۱.
۲۰. حسینی نقشبندی، عبدالرحمان، سادات نقشبندی و جنبش‌های ملی کرد در گذر تاریخ، ترجمه محمد بانهای، ارومیه: مؤسسه انتشاراتی حسینی، ۱۳۸۰.
۲۱. خان ملک (یزدی)، محمد، ارزش مساعی ایران در جنگ ۱۹۳۹-۱۹۴۵، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۲۲. خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، جلد ۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.
۲۳. _____، کشف‌الاسرار، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۴. دوانی، علی، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، چاپ چهارم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۵. _____، نهضت روحانیان ایران (جلد ۱ و ۲)، چاپ سوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴.
۲۶. رسائل و فتاوی جهادی شامل: رساله‌ها و فتوهای علمای اسلامی در جهاد با قدرت‌های استعمار، تدوین، تحقیق، تحشیه از محمدحسن رجبی تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۷. رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، فارس و جنگ بین‌الملل اول، چاپ سوم، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۴۹.
۲۸. روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۰، س ۱۶، شماره ۴۶۳۴، ۱۳۲۰/۶/۳، ص ۱؛ ۴۶۳۵، ۱۳۲۰/۶/۴، ص ۱؛ ۴۶۳۷، ۱۳۲۰/۶/۶، ص ۱؛ ۴۶۴۷، ۱۳۲۰/۶/۱۸، ص ۱.
۲۹. روزنامه ایران، شماره ۶۶۷۸، ۱۳۲۰/۶/۳۰، ص ۱.

۳۰. سپهر، مورخ الدوله، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، چاپ دوم، تهران: نشر ادیب، ۱۳۶۲.
۳۱. سفیری، فلوریدا، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، و منصوره جعفری فشارکی (رفیعی)، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
۳۲. شهبازی، عبدالله، ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس)، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶.
۳۳. عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۳، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۲.
۳۴. فاروقی، عمر، کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد، تهران: آنا، ۱۳۸۲.
۳۵. فرخ، مهدی، خاطرات سیاسی فرخ (معتصم‌السلطنه): شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، تهران: جاویدان، ۱۳۴۸.
۳۶. فهد نفیسی، عبدالله، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، ترجمه کاظم چایچیان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۳۷. کرونین، استفانی، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، دولت و جامعه در زمان رضاشاه، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی، ۱۳۹۳.
۳۸. گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، به کوشش بهروز قطبی، چاپ دوم، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۹.
۳۹. گلشائیان، عباسقلی، یادداشت‌های شهریور ۱۳۲۰، با مقدمه و اهتمام رامین کامران، حروف‌چینی و صفحه‌بندی جدید از ایران لیبرال، ۱۳۹۳.
۴۰. لازاریف، م. س و دیگران، تاریخ کردستان، ترجمه کامران امین آوه و منصور صدقی، تهران: فروغ، ۱۳۸۶.
۴۱. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۸، تهران: علمی ایران، ۱۳۶۸.
۴۲. میروشنیکف، ل. ی، ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷.
۴۳. میلیسپو، آرتور، امریکایی‌ها در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز، ۱۳۷۰.
۴۴. نیکیتین، واسیلی، کرد و کردستان: بررسی از نظر جامعه‌شناسی و تاریخی، ترجمه محمد قاضی، چاپ سوم، تهران: درایت، ۱۳۷۷.

۴۵. نیلستروم، گوستاو، جنگ جهانی اول و فارس: خاطرات سرگرد گوستاو نیلستروم سوئدی در سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ از رویدادهای فارس در جنگ جهانی اول، ترجمه افشین پرتو، تهران: آباد بوم، ۱۳۸۹.

۴۶. هولتوس، شولتسه، سپیده‌دم در ایران: خاطرات شولتسه - هولتوس جاسوس آلمان در ایران در جنگ دوم جهانی، ترجمه مهرداد اهری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.

۴۷. واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، به اهتمام مرتضی جعفری، صغری اسماعیل‌زاده و معصوم فرشچی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

۴۸. یاحسینی، سیدقاسم، «مبارزات آیت‌الله بلادی در خلال جنگ جهانی اول»، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۲۲، ص ۶۳-۸۱، پاییز، ۱۳۷۸.

49. Akhavi, Shahrough, **Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy- State Religions in the Pahlavi Period**, Albani, New York Press, 1980.